

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

مبحث اعتماد و حسن ظنّ به خدا و اهل بیت علیهم السلام (۱۷۴-۱ ف ۱۷۴ ف ۴)

❁ امام فرمودند: «الزُّرْعُ لِلزَّارِعِ وَ إِن كَانَ غَاصِباً»<sup>۱</sup> محصول زراعت مال زارع است ولو زارع زمین کشاورزی دیگری را غصب کرده باشد. قرآن فرمود: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»<sup>۲</sup> آیا شما زرعستان را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ زارع ما خدا و محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشند و ما مال آنهایم. به زارع خود اعتماد کنیم و آنها را ببذیریم.

امام فرمودند: «الزُّرْعُ لِلزَّارِعِ وَ إِن كَانَ غَاصِباً» محصول زراعت مال زارع است ولو زارع زمین کشاورزی دیگری را غصب کرده باشد. این یک حکم فقهی است؛ یعنی اگر کسی ولو در زمین غیر، غاصبانه تصرف کرده باشد و در آن زمین شخم زده و تخمی کاشته و آبیاری کرده و محصولی را رویانده، محصول روییده مال آن زارع است؛ ولو غاصب هم باشد. به‌خاطر غصب زمین مسؤول است؛ اما محصول زراعت مال خودش است. این حکم فقهی است «الزُّرْعُ لِلزَّارِعِ وَ إِن كَانَ غَاصِباً» زرع مال خود کشاورز است؛ محصول کشاورزی مال خود کشاورز است؛ ولو اینکه کشاورز غاصبانه در زمین کس دیگری کشاورزی کرده است. قرآن فرمود: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» در سوره‌ی واقعه می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ»<sup>۳</sup> آیا به کشت و زرع خودتان نگاه می‌کنید؟ «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» آیا شما

<sup>۱</sup>. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۹، ص ۲۷۰.

<sup>۲</sup>. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۶۴.

<sup>۳</sup>. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۶۳.

هستید که این تخم‌ها را می‌رویاند یا ما که خدا هستیم رویاننده‌ی آن هستیم؟ پاسخ مشخص است؛ کسی که تخم را کاشته است که نمی‌رویاند. رویاننده کس دیگری است؛ رویاننده خداست. «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» آیا شما زرع‌تان را می‌رویاند یا ما می‌رویانیم؟ زارع ما خدا و محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشند؛ آنها ما را می‌رویاند. گفت: «از آن دست که می‌پروردم، می‌روییم». رویاننده‌ی ما آنها هستند؛ رب و مربی ما آنها هستند؛ پرورش دهنده‌ی ما آنها هستند. اگر آنها زارعد و ما زرعیم، «الزَّرْعُ لِلزَّارِعِ وَ إِن كَانَ غَاصِبًا» زرع مال زارع است ولو اینکه زارع غاصب باشد؛ یعنی ما که روییدیم مال خدا و اهل بیت علیهم‌السلام هستیم. محصول کشاورزی مال خود کشاورز است؛ رویاننده‌ی ما هم که خداست «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»؛ پاسخ این است که أنت الزارع، تو زارعی، خدایا تو می‌رویانی. ما می‌کاریم؛ اما رویش آن کار توست. تخم وجود ما را چه کسی می‌رویاند چه کسی ما را می‌پروراند؟ چه کسی ربّ ماست؟ زارع ما خداست ولو اینکه تو نخواهی تن به بندگی خدا بدهی؛ ولو به زور هم باشد «الزَّرْعُ لِلزَّارِعِ وَ إِن كَانَ غَاصِبًا». پس ما مال آنهایم؛ ما زرع خداییم؛ ما زرع پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام هستیم. حالا که این‌طوری شد؛ یعنی این را قبول کردیم که آنها ما را می‌رویاند حالا به زارع خودمان اعتماد کنیم و آنها را بپذیریم، به پرورش آنها تن دهیم. بدانیم که آنها در کار خودشان خبره‌اند؛ آنها خوب می‌دانند محصول را چگونه و چه زمانی باید آب داد؛ چه زمانی نباید آب داد؛ چه زمانی باید وجین کرد؛ چه زمانی باید کود داد و چه زمانی باید آفت‌زدایی کرد. زارع، زارع خبره‌ای است. به خدا اعتماد کنیم؛ لذا به کاری که با ما می‌کند تن دهیم و بپذیریم. اعتماد به خدا بسیار چیز ارزشمندی است. «الْفَقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَىٰ كُلِّ عَالٍ»<sup>۴</sup> اعتماد به خدا بهای هر چیز گرانبها و نردبان به سمت هر تعالی است. اینکه انسان به خدا اعتماد کند؛ وقتی اعتماد نداشته باشد، حرص و جوش می‌زند؛ می‌گوید: نکند عوضی انجام دهد؛ نکند چرتش ببرد؛ نکند حواسش نباشد؛ نکند اشتباه کند؛

<sup>۴</sup>. حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۳۶ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

ولی وقتی به زارعت اعتماد کردی چه؟ با خیال راحت لم می دهی. او دارد کار می کند، آنچه او می کند را پذیرا باش. هنرت این است که فقط پذیرای کرده های او باشی. همین! بیش از این ما هنری نداریم. او ما را می پروراند، ما فقط به او اعتماد کنیم. وقتی اعتماد کردیم، طبیعتاً به کارهایی که او می کند تن می دهیم؛ چون یقین داریم کارهایش درست است. تا وقتی ما زارع خودمان را نشناختیم، فکر می کردیم خودمان داریم خودمان را می سازیم؛ جا داشت دغدغه ی خاطر داشته باشیم؛ نگران باشیم که بالاخره چه خواهد شد؛ آخرش سر از کجا درمی آوریم؛ یک نوع اضطراب و تشویشی داشته باشیم. حالا که زارع خودمان را پیدا کردیم، یقین کردیم که زارع ما خداست، ما زرع خداییم، خدا ما را کشته و می رویاند، ما که زرع خداییم، زارعمان خیلی زارع واردی است. جای نگرانی ندارد. خیالمان تخت تخت است که این زارع خوب بلد است محصولش را به رشد و کمال برساند. در بحث سیر و سلوک یکی از چیزهایی که مزاحم سالک می شود همین نگرانی ها و دغدغه های خاطر است؛ نکند من به نتیجه نرسم؛ نکند زور می زنم آخرش هم هیچ نشود. او اگر خودش را تربیت کننده ی خودش می بیند، جای همه ی این نگرانی ها هست، واقعاً هم همین طور است؛ اما اگر ربوبیت خدا را پذیرفت، زارع بودن خدا و اهل بیت علیهم السلام را پذیرفت، آنها که دیگر در کارشان اشتباه نمی کنند؛ آنها خوب بلدند محصول را به زیباترین شکل برویاند و به عالی ترین صورت رشد دهند و به کمال برسانند؛ لذا انسان دیگر اصلاً کوچک ترین غمی ندارد. گفت: «تو را دارم چه غم دارم؟» هیچ غمی ندارد.

🌸 شبان خوب، گلّه اش را سر چشمه ای می برد که خودش از آن آب می خورد و زیر سایه ی درختی می خواباند که خودش می خوابد. پیامبر و ائمه علیهم السلام شبان امتند و خوب شبانی هستند. پس به هر مرتعی تو را بردند، تن بده و خوب بخور. به شبان خود اعتماد کن. (۸:۲۶)

چوپان خوب گوسفندهایش را می برد سر همان چشمه ای که خودش آب می خورد؛ یعنی آب زلال گوارای خوب. همان طوری که خودش آب می خورد، گوسفندهایش را می برد همان جا؛ گلّه اش را می برد همان جا. یا در جایی که هوای خیلی خوبی است، سایه ی خیلی قشنگی است که خودش کیف می کند آنجا بخوابد، گلّه اش را هم با خودش می برد همان جا می خوابد. شبان خوب این است. پیامبر و

ائمه عليهم السلام شبان ما هستند و خوب شبانی هستند؛ آنها شبان این امتند. اصلاً بسیاری از انبیا صورت ظاهرش هم آغاز کارشان با شبانی بود؛ خود پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در دوران کودکی، گوسفند می چراند. حضرت موسی علیه السلام هم شبان بود؛ شبان وادی ایمن. این تمرینی برای شبانی امت بود. پیامبر و اهل بیت عليهم السلام شبان امتند و خوب شبانی اند. خوب شبانی هستند؛ یعنی چه؟ یعنی امت را سر همان چشمه‌ای که خودشان از آن آب حیات می نوشند، می برند؛ همان چشمه‌ای که در سوره‌ی مطففین هست. «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ»<sup>۵</sup> چشمه‌ای که مقربان از آن می نوشند. مقربان یعنی پیغمبر و اهل بیت عليهم السلام دست امت را هم می گیرند، سر همان چشمه می برند و به آنها آب حیات می دهند. خوب شبانی هستند. حالا که این طوری شد، حالا که فهمیدیم شبان این امت چه کسی است، جا دارد که هر جا ما را برد با او برویم. هر مسیری در زندگی ما مشخص کرد، همان مسیر را طی کنیم. هر طوری با ما رفتار کرد، پذیرا باشیم. پس به هر مرتعی تو را بردند، تن بده. به هر مرتعی! مرتع یعنی چی؟ در روایات داریم که فرمودند: مجالس ذکر مرتع است، وقتی به مجالس ذکر رسیدید، آنجا بچرید. (تعبیر روایت همین است)<sup>۶</sup> یعنی ذکر غذای روح و جان شماست و اینجا بخورید. حالا دستتان را گرفتند سر هر مرتعی بردند؛ یک وقت خودت زرنگی می کنی؛ چون می گویند دزد ناشی به کاهدان می زند. گاهی اوقات ما خودمان می خواهیم با رندی و زرنگی خودمان، هر جایی یک سری بزنییم، ببینیم این جلسه چطوری است و آن جلسه چطوری است و.... معمولاً هم این طور افراد سر از جاهای درست و حسابی در نمی آورند؛ چون به فهم، زرنگی، فطانت و هنرمندی خودشان متکی هستند؛ به خدا متکی نیستند؛ معلوم نیست سر از کجا در می آورند. یک وقت می بینی دست یک شیاد افتاد، به گمان اینکه او یک

<sup>۵</sup> سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۲۸.

<sup>۶</sup> «إِذَا مَرَّزْتُمْ بَرِيضَ الْجَنَّةِ فَارْتَمُوا فِيهَا قَالُوا وَ مَا بَرِيضُ الْجَنَّةِ قَالَ مَجَالِسُ الذِّكْرِ»؛ ورام ابن ابی فراس، مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۲۳۴.

ولیّ خداست که خدا می‌داند کجا می‌بردش! اما وقتی تقلاهای نفسانی و بشری خودت را کنار گذاشتی، خودت را به جریان سپردی، خدا رحمت کند علامه طباطبایی رحمته الله را یک شعر قشنگی دارد:

من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم      او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد  
خودت آموختی ام مهر و خودت سوختی ام      با برافروخته رویی که قرار از ما برد  
من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه      ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

همه‌ی غزل را به خاطر ندارم؛ ولی این جمله‌اش خیلی قشنگ است، می‌گوید: «من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم». من خودم هنری نداشتم؛ کاری از من بر نمی‌آمد؛ فهم و تشخیص نداشتم.

من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم      او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

خودت را داخل سیل مشیة الله، سیل ولایت بینداز، تو را به دل دریای ولایت می‌برد، آنجا سر در می‌آوری. واقعاً الان من خودم، خودم را نگاه می‌کنم، من بودم که برنامه‌ریزی کرده باشم که یک روزی مثلاً اینجا باشم، چنین جلسه‌ای داشته باشیم، با هم این‌طور حرف‌هایی را بزنیم؟ به خاطر هم خطور نمی‌کرد. نه فقط این، همه‌ی چیزهایی که تا حالا در طول این پنجاه و چند سال در زندگی من پیش آمده را خدا لطف کرده است من هنر پیش‌بینی، برنامه‌ریزی و تقلا کردن نداشتم. همه‌اش را خدا مفت آورد تحویل داد. وقتی فرد به حول و قوه‌ی خودش متکی است، معلوم نیست سر از کجا در می‌آورد؛ اما وقتی خودش را دست خدا و اهل بیت علیهم السلام می‌سپارد او را به بهترین جایی که مناسب رشد اوست، مناسب تعالی و کمال اوست می‌برند. شاخصش هم اینکه خودش کنترل کند. باز ببینید این تذکر را هم بدهم که عزیزان من! معتاد به شنوندگی نشوید. معتاد به اینکه پنج‌شنبه عصر جایی برویم و سر حال بیرون بیاییم، نشوید؛ چون این رشد ندارد. تأکید کردیم که هر چند جلسه یک بار واقعاً یک مرور کنیم، ببینیم رشد می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟ اگر درجا می‌زنید، عمرتان را تلف می‌کنید. برای چه می‌آید اینجا؟ چه بسا جلسات خیلی بهتر، عالی‌تری باشد که آنجا رشد کنید. بسنجید واقعاً تکان می‌خورید، فهمتان در دین عمیق‌تر می‌شود؟ رابطه‌تان با خدا صمیمی‌تر می‌شود؟ فرمان‌بری‌تان از خدا محکم‌تر می‌شود؟ عشق و ارادت شما و ارتباطتان با اهل بیت علیهم السلام محکم‌تر می‌شود؟ اگر می‌بینید این‌طوری

است، نوش جانتان، ادامه بدهید. اگر نه هرچه هم تعریف کنند که این جلسه نمی‌دانید چقدر چنین و چنان است، این تعریف‌ها به چه دردی می‌خورد؟ مهم این است که شما چقدر رشد کردید؟ اگر رشد کردی، باید ادامه بدهی. اگر رشد نمی‌کنی، هرچه هم تعریف می‌کنند، بی‌خودی چرا ادامه می‌دهی؟ فردی هم که احساس می‌کند رشد کرده است، هرچه هم تکذیب کنند، رویش اثر ندارد. می‌گوید من خودم دیدم عوض شدم، تغییر کردم، دارم فرد جدیدی می‌شوم. واقعاً الان خودم را با یک ماه پیش مقایسه می‌کنم می‌بینم یک قدم جلو آمدم. معیار شما نه تعریف دیگران و نه تکذیب دیگران باشد. معیار شما تأثیر این جلسه روی خودتان باشد. نه این جلسه، هر جلسه‌ی دیگری هم خواستید بروید، واقعاً با همین معیار بسنجید. بی‌خودی معتاد یک جلسه‌ی خاص نشوید. اگر واقعاً رشد ایجاد نمی‌کند؛ ولو اینکه آن جلسه ممکن است جلسه‌ی خوبی هم باشد؛ ولی با شما سنخیت ندارد؛ در سطح شما نیست؛ در حدّ شما نیست یا بالاتر است یا پایین‌تر است؛ معتاد آن نشوید. واقعاً ببینید چه رشدی می‌کنید؟ اگر دارید عوض می‌شوید، روحیاتتان، رفتارتان، خلقیاتتان، بینش شما، نگاهتان به زندگی و احساساتتان تعالی پیدا می‌کند، خوب نوش جانتان ادامه بدهید. پس اعتماد کنیم، هر جایی ما را بردند، آنها بردند. یک وقت با هنر خودمان، با تیزهوشی، انتخاب و زرنگی خودمان می‌خواهیم برویم، هیچ معلوم نیست سر از کجا درمی‌آوریم؛ اما یک وقت تسلیم می‌شویم؛ تن می‌دهیم و خودمان را به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام می‌سپاریم. می‌گوییم: خدایا آخر من از کجا بفهمم کجا به درد می‌خورد، کجا به درد نمی‌خورد! من که سر در نمی‌آورم! من واقعاً نمی‌دانم کجا باید رفت. گفت:

نه من راه دانم نه رفتن توانم تو خود راه دانی و بردن توانی

هم راه را تو بلد هستی، هم می‌توانی این گله را با خودت ببری.

🌸 به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام که مرّبی هستند و تو مرّبای آنهايي، اعتماد کن و در کار آنها اظهار سلیقه و دخالت نکن. به هر کار که برای پخته کردن و ساختن تو با تو می‌کنند تن بده و نظریه نده. آشپز که دو تا شود، غذا یا شور خواهد شد یا بی‌نمک. (۱۸:۳۱)

خدا و اهل بیت علیهم السلام مربّی هستند. آنها ربّ و مربّی‌اند. آنها مربّی‌اند، ما چه می‌شویم؟ می‌شویم مربّا. آشپزهای خبره وقتی می‌خواهند مربّا بپزند، بلدند چه کار کنند. مثلاً یک مقدار آلبالوی خیلی ترش را می‌گیرد، یک مقدار زیادی شکر در آن می‌ریزد، می‌گذارد روی آتش حسابی قلقل بجوشد، بعد می‌گذارد پایین که حسابی خنک شود. در واقع آن را داغ می‌کند، سرد می‌کند، ترش می‌کند، شیرینش می‌کند. او می‌داند چه کار دارد می‌کند او آشپز خبره‌ای است تا یک مربّای خوش‌مزه، جا افتاده و قوام یافته درست شود. خدا هم می‌خواهد مربّا درست کند، اهل بیت علیهم السلام هم می‌خواهند مربّا درست کنند. می‌خواهند از من و شما یک مربّای جا افتاده و خوش‌مزه درست کنند. پخته، قشنگ، جا افتاده، یک انسان جا افتاده و ساخته شده از ما درست کنند و لازمه‌ی پخته شدن ما این است؛ گاهی اوقات ترشی، گاهی اوقات شیرینی، گاهی اوقات تلخی، گاهی اوقات داغی، گاهی اوقات خنکی. اینهایی که دارید می‌بینید در زندگی پیش می‌آید، بی حساب نیست. در بحث توحید افعالی عزیزان دیدند هیچ چیزی در این عالم تصادفی اتفاق نمی‌افتد؛ همه کاره خداست و خدا حکیم است و خدای حکیم هم هر چیزی که پیش می‌آورد، حساب شده است و سازندگی دارد. اگر فقیر، غنی، بیمار، سالم، محبوب، مشهور، گمنام و مخدولت می‌کند؛ اگر قدرتمندت می‌کند، اگر از قدرت به پایینت می‌کشد؛ همه‌ی اینها حساب شده است. او در کارش خبره است. به این آشپز اعتماد کن که دارد تو را می‌پزد؛ می‌خواهد تو را پخته کند. در کارش دخالت نکن. مدام اظهار سلیقه نکن؛ خدایا این‌طوری نکن؛ آن‌طوری بکن. خودمانیم مدام از صبح تا شب بر اریکه‌ی فرمانروایی نشستیم، دائم به اسم دعا و ... به خدا دستور می‌دهیم. حالا یک خورده مؤدّب شده‌ایم، می‌گوییم: داریم دعا می‌کنیم؛ ولی واقعیت این است که در کار خدا دخالت می‌کنیم. خدا فقیرمان کرد، خدایا ما را ثروتی بده! خدا مریضمان کرد، خدایا حالم خوب شود! دائم از صبح تا شب به خدا امر می‌کنیم. خوب یک دقیقه مثل بچه‌ی آدم بنشین! بگذار کارش را بکند. او در کارش وارد است؛ او که اشتباه نکرده است؛ او حواسش پرت نشده

است که تو می خواهی تو جهش را جلب کنی. حدیث قدسی داریم: «**لَا تُعَلِّمُونِي مَا يُصْلِحُكُمْ فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهِ**»<sup>۷</sup> شما نخواهید که معلّم من شوید و به من یاد بدهید که چه چیزی به مصلحتتان است؛ من که خدا هستم، بهتر تشخیص می دهم که الان چه چیز به مصلحت توست. دائم در کارش دخالت نکنیم. دائم اظهار نظر نکنیم؛ خدایا این کار را بکن آن کار را نکن؛ نمی گذاریم کارش را بکند. می خواهیم خدا و اهل بیت علیهم السلام مطیع ما شوند. خوب حالا ببینید واقعاً عالم بیاید مطیع هوس های جاهلانهای طرف مقابلش شود یا این جاهل باید برود به آن عالم تن بدهد و تسلیم شود؟ این آشپز در کارش خبره است، می داند چه کار بکند، خوب بلد است مرتباً بپزد؛ پس دیگر در کارش دخالت نکن؛ اظهار سلیقه نکن؛ به آن کاری که می کند، اعتماد کن. حسن ظن و اعتماد داشته باش، دخالت نکن. دخالت که می کنی، کار را خراب می کنی. گفت: آشپز که دو تا شد آش یا شور می شود یا بی نمک. تو دخالت نکن بگذار او کارش را بکند. دائم زیر دستش وول نزن. یک بار گفتم مثل بچه ای که می برندش سلمانی، زیر دست آرایشگر هر چه وول بزند، هم بیشتر اذیت می شود، هم آرایش سرش بیشتر طول می کشد، چه بسا قیچی توی سرش می رود و اذیت می شود. بعد هم به آن خوشگلی که اگر آرام می نشست، می شد سرش را اصلاح کند، در نمی آید. بنشین، آرام بگیر، این قدر دخالت نکن، اظهار سلیقه و نظر نکن، اظهار فضل نکن. گفت: پیش غازی و معلق بازی؟ تو پیش خدا هم می خواهی اظهار فهم کنی؟ خبره بودن او را در کارش قبول کن و به کارش تن بده؛ این قدر بی قراری نکن. یک روز مریضت کرد مثل اینکه زمین و آسمان به هم خورده است! یک روز فقیرت کرد مثل اینکه همه ی عالم به بن بست رسیده است! یک خورده آرام بگیر. بین می خواهد با تو چکار کند؟ صبر کن بگذار کاری را که می خواهد انجام دهد، انجام دهد؛ اعتماد کن.

<sup>۷</sup>. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۱۸۴ و ابن فهدحلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۷.



این صبر کردن هم نتیجه‌ی اعتماد است؛ وگرنه انسان خودش را دست یک شخص ناشی که نمی‌دهد. وقتی انسان او را نمی‌شناسد که اصلاً کارش را بلد است یا نه، خودش را دست او نمی‌دهد. ما هم چون خدا را نمی‌شناسیم، خودمان را که دست خدا نمی‌دهیم؛ اما اگر خدا را بشناسیم، بفهمیم که در کار خودش وارد است، خبیر، علیم، حکیم و رحیم است، آن وقت در کارش دخالت نمی‌کنیم. تن می‌دهیم و تسلیم می‌شویم، می‌گذاریم او کار خودش را بکند. آن وقت ببینید چه قشنگ اصلاحمان می‌کند.

✿ خداوند مرّبی است و ما مرّبا. برای پختن مرّبا باید هم شیرینی و هم ترشی به کار برد؛ گاهی گرمش کرد و گاهی سردش. خدا هم با ما همین کار را می‌کند. به مرّبی خود اعتماد کنیم و در کارش اظهار نظر نکنیم و به کارش تن بدهیم و تسلیم شویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ